

جایگاه کار و کوشش در افسانه‌ها و متل‌های ایرانی

محمد جعفری (قنواتی)^۱

ناهید جهازی^۲

چکیده

در ادبیات شفاهی، انسان هنرمند و پر تلاش تحسین می‌شود و کار و کوشش مورد ستایش قرار می‌گیرد. ساخت انیمیشن با مضامینی چون کار، تلاش، همت و اراده می‌تواند به تربیت رفتاری صحیح در نسل‌های آینده مدد برساند. همچنین بررسی ژرف این گونه افسانه‌ها به نوعی آسیب‌شناسی در مورد ویژگی‌های نامطلوب فرهنگی می‌انجامد که می‌توان با مطالعه تداوم تاریخی چنین صفاتی، راهکارهای مناسب برای مقابله با آن را طراحی کرد. ضمن آنکه یافتن نقاط ضعف و دلایل ایجاد آن می‌تواند به ساخت برنامه‌های مؤثرتر برای نمایش از رسانه ملی کمک کند. در این مقاله ابتدا افسانه‌ها و داستان‌هایی که در خصوص کار و کوشش در ادبیات فارسی وجود دارد، معرفی می‌شوند، سپس مضمون کار و کوشش در افسانه‌ها و متل‌ها بررسی می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: کار، افسانه، تمثیل، کار در افسانه، کار در تمثیل

1. دانشجوی دکترای فولکلور از دانشگاه ملی تاجیکستان و پژوهشگر فرهنگ عامه
jaafari198@yahoo.com

2. کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی از دانشگاه تهران و پژوهشگر فرهنگ عامه
nahid.jahazi@yahoo.com

مقدمه

اگرچه کار و کوشش و تلاش برای کسب معاش در همه فرهنگ‌ها کم و بیش مورد ستایش قرار گرفته، اما در فرهنگ ایرانی این موضوع با جدیت بیشتری بیان شده است. در واقع، کار و کوشش در جامعه ایران از مؤلفه‌های اعتقادی و دینی به‌شمار می‌رود.

در گذشته، آمدن فصل بهار فرصت مغتنمی برای برگزاری مراسم و بازگویی افسانه‌های فراوان بود. در این فصل، دانه‌ها کاشته می‌شدند و زنان به پاک کردن منزل از آلودگی‌ها می‌پرداختند؛ کار و تلاش ایرانیان در این فصل آنها را آماده پذیرفتن سال جدید می‌کرد.

همچنین، در اوستا به کار انسان‌ها اهمیّت ویژه‌ای داده شده است. «برزیگر ستورپرو و دست‌ورز سازنده» را از پیشه‌های خاص دانسته که «خویشکاری آنها راست‌اندیشی، راست‌گفتاری و راست‌کرداری است.» (دوستخواه، 1355: 176/1)

در اسلام، کار و فعالیت اقتصادی بسیار مورد ستایش قرار گرفته است. از پیامبر اسلام نقل شده است که دست کسی را که بر اثر کار پینه بسته بود، به اصحاب نشان داده و فرموده است: «این دستی است که خدا آن را دوست می‌دارد.» (قریشی، 1352: 253)

همچنین از قول امام جعفر صادق ❖ نقل شده است: «زارع و کشاورز گنج‌های ملت هستند، مقام آنان از همگان برتر است.» (همان: 155)

در ادبیات فارسی نیز به دفعات بسیار کار و فعالیت اقتصادی ستایش شده و کشاورزی و پیشه‌وری مایه آبادی سرزمین دانسته شده است. حکایت معروف سعدی در «گلستان» نمونه بارزی از آن است:

«در زمان خشکسالی که چیزی برای خوردن باقی نماند، بزرگ‌زادگان بی‌هنر به گدایی رفتند و کشاورزان هنرمند به بالاترین مقام‌ها رسیدند.»

جایگاه کار و کوشش در افسانه‌ها و متل‌های ایرانی ❖ 31

حکایت دیگری از «گلستان»، کار شرافتمندانه را با ارزش‌تر از خدمت به پادشاهان دانسته است: «دو برادر یکی خدمت سلطان کردی و دیگری به زور بازو نان خوردی. باری این توانگر گفت درویش را که چرا خدمت نکنی تا از مشقت کار کردن برهی؟ گفت: تو چرا کار نکنی تا از مذلت خدمت رهایی یابی؟ که خردمندان گفته‌اند نان خود خوردن و نشستن به، که کمر شمشیر زرین به خدمت بستن.»

نظامی نیز در «مخزن الاسرار» طی چندین حکایت به این مقوله پرداخته و ارزش کار و کوشش را یادآوری کرده است. برای مثال، در «داستان پیر خشت‌زن» که آن را طی «مقاله پنجم» ذکر کرده است، جوانی به پیرمرد خشت‌زنی می‌گوید: چرا به چنین کاری مشغول هستی؟ خود را دچار زحمت نکن زیرا افراد بسیاری هستند که نانی به تو بدهند:

کاین چه زبونی و چه افکندگی‌ست کاه و گل، این پیشه خربندگی‌ست
خیز و مزن بر سر این خاک تیغ کز تو ندارند یکی نان دریغ

پیرمرد می‌گوید دست از سر من بردار زیرا:

دست بدین پیشه کشیدم که هست تا نکشم پیش تو یک روز دست
دستکش کس نی‌ام از بهر گنج دستکشی می‌خورم از دسترنج

(خمسه نظامی: 110-111)

نظامی در «حکایت سلیمان با پیر برزگر» (همان: 144-155) نیز همین اندیشه را در قالب روایی بیان کرده است.

در ادبیات فارسی نوعی شعر به نام «شهرآشوب» وجود دارد که طی آن شاعر، کار و پیشه‌های متفاوت شهر و دیار خود را توصیف کرده است. استاد احمد گلچین معانی که مجموعه‌ای از شهرآشوب‌های شعر فارسی را گردآوری کرده است، در این باره می‌نویسد: «سراینده این نوع شعر در عین حال که قصد

32 ❖ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

تفنن و هنرنمایی داشته، متوجه این نکته نیز بوده است که تعریف خشک و بی‌روح، فی‌المثل از هنر یک آهنگر و ذکر آلات و افزار کار او لطف چندانی نداشته و چنگی به دل نمی‌زده، لذا هر صنعتگر و پیشه‌وری را یک محبوب فتنه‌گر و شهر آشوب وانمود ساخته و از درد عشق و عاشقی سخن به میان آورده است تا خواننده را رغبت‌انگیز باشد.» (گلچین معانی، 1300: 4)

در این مقاله، مضمون کار و کوشش در افسانه‌ها، تمثیل‌ها و مثل‌ها و نوع نگاه به این مقوله آورده شده است:

1. مضمون کار و کوشش در افسانه‌ها

مضمون به موضوع افسانه اشاره دارد و در طبقه‌بندی افسانه‌ها به کار برده می‌شود. «مضمون یک قصه را این گونه تعریف می‌کنند: بخشی از قصه را برمی‌گزینند و کلمه «درباره» را به آن اضافه می‌کنند و به این ترتیب مضمون آن قصه را عرضه می‌دارند. به این ترتیب قصه‌ای که در آن از جنگ با اژدها سخن رفته است، قصه‌ای است درباره جنگ با اژدها.» (پراپ، 1368: 29)

مضمون، طرح کلی افسانه را بیان می‌دارد و عناصر موجود در افسانه را هدایت و دسته‌بندی می‌کند.

در افسانه‌ها مضامین فراوانی وجود دارند که بسیاری از آنها در افسانه‌های سرزمین‌های مختلف یکسان هستند، اما بعضی از آنها تنها در افسانه‌های ایرانی دیده می‌شوند. با بررسی مضامین افسانه‌ها می‌توان به شناخت مردم یک جامعه دست یافت. مهم‌ترین مضمون افسانه‌ها در آسیای شرقی، تلاش و کوشش قهرمان برای رسیدن به هدف است. مهم‌ترین مضمون در افسانه‌های جهان در «اعتقاد به تقدیر و سرنوشت محتوم است.»

افسانه‌هایی که در آنها به مضمون «کار و کوشش» اشاره شده است عبارت‌اند از:

1-1. «کسی که کاری نمی‌کند، غذایی هم نباید بخورد.»

❖ جایگاه کار و کوشش در افسانه‌ها و متل‌های ایرانی 33

شاه دختر تنبل خود را برای تربیت کردن به فردی کاردان می‌سپارد. او تنها در صورتی حاضر است مختصر چیزی برای خوردن به دختر بدهد که او تن به کار بدهد. در ابتدای کار دختر سه روز گرسنه می‌ماند، بعد شروع به کار و کوشش می‌کند. (مارزلف، 1371: 155)

نمونه این افسانه در افسانه‌های صمد بهرنگی با عنوان داستان «پسر زرنگ و دختر تنبل پادشاه» دیده می‌شود.

1-2. «افسانه مرد تنبل»

شاه خشمگین دخترش را به مرد تنبلی شوهر می‌دهد. شاهزاده خانم با حيله‌گری شوهر تنبل خود را به حرکت وامی‌دارد و او را با شغل خدمتکاری همراه کاروانی روانه می‌کند. کاروان به چاهی می‌رسد که احدی تا آن لحظه از آن زنده بیرون نیامده است. جوان داخل چاه می‌شود و با چرب‌زبانی دل دیو عاشقی را به دست می‌آورد که در نتیجه دیو او را می‌بخشد. دیو چند عدد انار به او می‌دهد که او آنها را به منزل خود می‌فرستد. در آنجا زنش می‌فهمد که انارها پر از جواهر است، این جواهرات سرمایه می‌شود و در نهایت شاه متوجه اشتباهش می‌گردد. (همان: 199)

نمونه این افسانه در «سی افسانه از افسانه‌های محلی اصفهان»¹، با عنوان «آستر رویه را نگاه می‌دارد نه رویه آستر» آمده است. همچنین این افسانه در مجموعه‌های انجوی شیرازی، نادری و میرکاظمی نیز دیده می‌شود. این بن‌مایه به مضمون «زیرکی باعث نجات می‌شود» یا «زن زیرک باعث موفقیت مرد می‌شود» نزدیک است و در سایر افسانه‌ها نیز دیده می‌شود.

1-3. «دختری که سرنوشت خود را تعیین کرد»

مردی که هفت پسر دارد، برادرش را که هفت دختر دارد، به باد ریشخند می‌گیرد. برای ثابت کردن این نکته که دختران هم مثل پسران کاری هستند،

1. امیرقلی امینی (1339) سی افسانه از افسانه‌های محلی اصفهان، تهران: انتشارات اداره هنرهای زیبا.

34 ❖ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

یکی از دختران در غربت مشغول آموختن و کار می‌شود. تلاش و پشتکار دختر دستمایه افسانه‌ای قرار می‌گیرد که نشان‌دهنده تعیین سرنوشت قهرمان به دست خود اوست. (همان: 199)

نمونه این افسانه در افسانه‌های آذربایجان، گردآوری صمد بهرنگی و دهقانی¹ نیز دیده می‌شود.

4-1. «شاه (شاهزاده) باید پیشه‌ای یاد بگیرد»

امیری که به هنگام جوانی، به اصرار پدر، هنر قالی‌بافی آموخته بود، یک روز از سوی دزدان دزدیده می‌شود. دزدان قصد داشتند او را به قتل برسانند، اما او هر هفته یک قالی می‌بافته و به دزدان می‌داده و به این ترتیب زنده مانده بود. یک روز در حاشیه قالی سرگذشتش را به زبان عربی می‌نویسد. قالی به دست خلیفه بغداد می‌رسد و امیر زندانی نجات پیدا می‌کند.

نمونه این افسانه در افسانه‌های «دیار همیشه بهار» گردآوری شده است. در این افسانه شاه عباس از دختر فقیری خواستگاری می‌کند. دختر شرط ازدواج با شاه را آموختن حرفه فرش‌بافی قرار می‌دهد. شاه دزدیده می‌شود و با یاری این حرفه نجات می‌یابد. (میرکاظمی، 1399: 111-113)

سایر روایت‌های این افسانه از سوی سادات اشکوری، ابوالقاسم فقیری، الول ساتن و افشین نادری ثبت شده است. روایت‌هایی از این افسانه در «جوامع‌الحکایات» عوفی و «جامع‌الحکایات» نسخه خطی نیز آمده است.

در افسانه «پادشاهی حرفه نیست» (سادات اشکوری، 1386: 22) حرفه شاه عباس، تک‌بندبافی (کمربند ابریشمی‌بافی) بوده است که وقتی در دست دزدان اسیر می‌شود، با بافتن تک‌بند نجات می‌یابد. این نهادمایه به مضمون بهروزی هنرمند شباهت دارد.

در افسانه «گاو تنبل»، خر به گاو نصیحت می‌کند که خود را به بیماری بزند و چیزی نخورد. خر که مجبور می‌شود دو برابر معمول کار کند، به گاو

1. بهروز دهقانی (1399) افسانه‌های آذربایجان به روایت صمد بهرنگی، تهران: انتشارات مجید.

جایگاه کار و کوشش در افسانه‌ها و متلهای ایرانی ❖ 35

می‌گوید در نظر دارند گاو را اگر بهبود نیابد بکشند. از این پس گاو کار می‌کند و غذا می‌خورد. (مارزلف، 1371: 00)

در افسانه «گنج باد آورده» کشاورزی که می‌خواست بمیرد، از پسران خویش خواست تا چیزی را که در تاکستان نهان کرده است، پیدا کنند. پسران گمان کردند که گنجی در جایی از تاکستان دفن شده است، آنها پس از مرگ پدر تمام زمین را کردند، اما هیچ گنجی پیدا نکردند، اما در عوض، آن سال محصول کلانی برداشت کردند. این افسانه نظیر شعر «رنج و گنج» شادروان بهار است.

1-5. «مزد هیه جرینگ است»

هیزم‌شکنی در جنگل مشغول کار است. مردی با گفتن «هییه» او را همراهی می‌کند و به همین دلیل ادعای شراکت در حاصل کار را دارد. هیزم‌شکن و مرد مدعی نزد قاضی می‌روند، قاضی با به هم زدن سکه‌ها (یا به زمین ریختن آنها)، صدایی ایجاد می‌کند و به مرد مدعی می‌گوید که «مزد هییه گفتن تو گوش دادن به صدای پول‌هاست.»

نتیجه این افسانه تمثیلی به صورت یکی از مثال‌های به نسبت معروف، در میان مردم رایج است (انجوی شیرازی، 1371: 277-288). مارزلف نیز به دو روایت از این افسانه اشاره کرده است. (مارزلف، پیشین: 251)

2. مضمون کار و کوشش در تمثیلهای

1-2. «نان‌گدایی گاو خورد، دیگر به کار نرفت»

شیارکاری با یک گاو در صحرا مشغول شخم‌زدن و کشت گندم بود. گدایی آمد به زبان‌بازی و گدایی کردن. شیارکار به او گفت ما زحمت می‌کشیم تا گندم به دست بیاوریم، تو هم زحمت بکش، بهتر از بیکاری و گدایی است. از همه گذشته این بذر مال ارباب است و من دست حرام به آن دراز نمی‌کنم، چون برکتش از بین می‌رود.

گدا قانع شد و گفت، من راه درازی آمده‌ام ساعتی اینجا دراز می‌کشم. توپره‌اش را گذاشت کنار دستش و خوابید. شیارکار مشغول کار شد و کارش که تمام شد، گاوهایش را ول کرد تا برای خودشان بچرند. یکی از گاوها خودش را به توپره گدا رساند و سفره نان او را به دندان گرفت و تا گدا و شیارکار متوجه شوند، نان را بلعید. شیارکار تا این را دید، چوب را برداشت و شروع کرد به کتک زدن گاو. گدا گفت: بابا چرا به این بیچاره می‌زنی، مگر نشینده‌ای که از فقیر چه یک نان بگیری، چه یک نان بدهی. شیارکار گفت تو می‌روی و باز یک نان گدایی می‌کنی، اما گاو من که نان گدایی خورد، دیگر کار نمی‌کند. (انجوی شیرازی، 1371: 669)

2-2. «وقتی که جیک جیک مستانت بود، فکر زمستانت نبود؟»

در فصل تابستان که نعمت فراوان بود، گنجشک از هر طرف که می‌رفت به قوت و غذای خود می‌رسید، پس مستانه به هر طرف پرواز می‌کرد، اما مورچه فرصت را غنیمت می‌شمرد و قوت و غذای زمستان خود را جمع می‌کرد و در زیرزمین ذخیره می‌کرد. گنجشک به مورچه می‌گفت: چرا این قدر حرص می‌زنی؟ بیا مثل من در این آب و هوای خوب کیف کن، مورچه به این کوچکی که نباید این قدر پر طمع باشد، امروز بخور فردا خدا بزرگ است. مورچه می‌گفت: بیا تا فرصت داری مثل من به فکر روز سختی باش.

زمستان سر رسید و برف روی زمین را پوشاند و گنجشک گرسنه ماند. رفت در لانه مورچه و التماس کرد: من گرسنه‌ام. مورچه گفت: آنوقت که جیک جیک مستانت بود، فکر زمستانت نبود؟ (همان: 155)

نمونه این روایت در کلیات سعدی نیز آمده است.

2-3. «خدا روزی‌رسان است اما یک اهنی هم باید کرد»

شخص ساده‌لوحی شنیده بود که خدا روزی‌رسان است، برای همین روزی رفت و گوشه مسجد نشست و مشغول عبادت شد و روزی‌اش را هم از خدا خواست. ظهر شد از خدا طلب ناهار کرد، اما خبری نشد، شب شد و طلب

جایگاه کار و کوشش در افسانه‌ها و متل‌های ایرانی ❖ 37

خوراکی کرد، باز خبری نشد. چند ساعتی که گذشت، درویشی وارد مسجد شد و از کشکولش مقداری چلو، خورش و نان آورد و مشغول خوردن شد. مرد که از صبح چیزی نخورده بود، پشت ستونی پنهان شده بود و نگاه می‌کرد، دید غذا در حال تمام شدن است که سرفه‌ای کرد. درویش شنید و به او تعارف کرد. مرد حکایت خویش را تعریف کرد. درویش گفت: خدا روزی‌رسان است، اما باید یک اهنی هم کرد. (همان: 46)

نمونه این روایت از سوی امینی در داستان‌های امثال آورده شده است.

2-4. «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟»

این مثل را موقعی گویند که یک نفر از شخص دیگر یا مقامی حاجتی داشته باشد و بر زبان نیاورد و سکوت اختیار کند: «مردی کریم سفره‌اش همیشه به روی مردم باز بود. شخص محتاجی به خانه او رفت و دم دروازه ایستاد و سؤالی هم نکرد. صاحبخانه نظرش به او افتاد و پرسید: چه می‌خواهی؟ آن مرد گفت: می‌خواهم کنار سفره‌ات غذا بخورم کسی به من توجه ندارد. مرد کریم‌النفس با اوقات تلخی به خدمتکار سختگیری کرد. خدمتکار گفت: من چه گناهی دارم؛ گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟»

2-5. «مثل روستایی»

در روزگاران قدیم پیرزنی با دخترش و یک گربه زندگی می‌کردند. در تابستان مردم به آنها گفتند که شما هم مثل سایرین به فکر جمع‌آوری آذوقه زمستان باشید. پیرزن گفت: من تا زمستان می‌میرم و احتیاجی به آذوقه ندارم. دخترش گفت: من هم تا زمستان شوهر می‌کنم و حتماً در خانه شوهر همه چیز هست. گربه هم گفت: من به خانه دیگری می‌روم، حالا که اینها نیستند و آذوقه نمی‌خواهند، دیگران که هستند. روزها گذشت و بالاخره زمستان رسید، اما نه پیرزن مرد و نه دختر شوهر کرد و نه گربه به خانه دیگری رفت. آن سال

را به سختی گذرانیدند و تصمیم گرفتند بعد از این به فکر زمستان خودشان باشند.

این مثل را برای کسانی که به فکر آینده می‌نشینند و دست روی دست می‌گذارند، می‌گویند.

2-6. «دیگران کاشتند ما خوردیم، ما بکاریم و دیگران بخورند»

این مثل نیز از امثال سایر است و علاوه بر آنکه در میان مردم رایج است، روایت‌های مکتوبی نیز از آن وجود دارد.

براساس این حکایت، روزی انوشیروان پیرمردی را می‌بیند که مشغول نشاندن نهال‌های گردوست. از وی می‌پرسد، تو که پایت لب گور است، به چه امیدی نهال گردو می‌نشانی؟ پیرمرد پاسخ می‌دهد: دیگران کاشتند و ما خوردیم، ما بکاریم و دیگران بخورند.

همان گونه که گفته شد، از این حکایت روایت‌های متعددی، به نظم و نثر، در ادبیات فارسی وجود دارد که اشاره‌ای مختصر به هر یک از آنها بر دقت بحث ما می‌افزاید. به طور مثال، در «سیاست‌نامه» نظام‌الملک، پیرمرد به انوشیروان پاسخ می‌دهد: «کشتند و خوردیم و کاریم و خورند» (سیاست‌نامه: 122)

در «مرزبان‌نامه» وراوینی، پیرمردی درخت انجیر می‌نشانند، انوشیروان او را مذمت می‌کند که دست از دنیا بردار و فکر آخرت باش، چه جای این هوای فاسد و هوس باطل است؟ درختی که تو امروز نشانی میوه آن کجا توانی خورد؟ پیر گفت: دیگران نشانند و ما خوردیم، ما بنشانیم تا دیگران خورند. چنانکه روشندان گفته‌اند:

بکاشتند و بخوردیم و کاشتیم و خورند

چو بنگری همه برزیگران یکدگریم

(مرزبان‌نامه: 535-737)

جایگاه کار و کوشش در افسانه‌ها و متل‌های ایرانی ❖ 39

در «جوامع‌الحکایات» عوفی نیز روایت به انوشیروان منسوب است. عوفی آن را در باب سوم و تحت عنوان «در مذمت حرص» نقل کرده است که البته مضمون حکایت با عنوان فصل تطابق ندارد. در این روایت، پیر به انوشیروان می‌گوید: «کسان کشتند و خوردیم، کاریم و خورند» (جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات: 63-64) در «الهی‌نامه» عطار، تحت عنوان «انوشیروان و پیرمرد درختکار» نقل شده است. در این روایات پیرمرد به انوشیروان پاسخ می‌دهد:

به شاه آن پیر گفت: این حجت بس که کشتند از برای ما بسی کس
که تا امروز اینجا بهره داریم برای دیگران ما هم بکاریم
به وسع خود بیاید رفت گامی که در هر کار می‌باید نظامی

(الهی‌نامه: 44)

روایت‌های دیگری از این حکایت در «دیوان» ابن‌یمین (ابن‌یمین، 1344: 412) «روضه خلد» (مجدخوافی، 1344: 102) و «دیوان ملک الشعراء بهار» (بهار، 1300: 996) نیز نقل شده است. راغب اصفهانی نیز در «محاضرات‌الادباء و محاورات‌الشعرا و البلغاء» روایتی از آن را آورده است (راغب اصفهانی، 1961: 999). استمرار مداوم این حکایت در ادبیات کتبی ما از سده پنجم تا دوره معاصر و وجود روایت‌های متعدد از آن نشان از آن دارد که این موضوع جزئی از فرهنگ این سرزمین بوده است. همان‌گونه که یکی از پژوهشگران تأکید کرده است. منشاء این حکایت، ادبیات شفاهی بوده است. (صنعتی‌نیا، 1369: 32-33) نکته جالب توجه اینکه روایتی از این حکایت را لافونتن نیز نقل کرده است.

- «نان خوردن از تنبلی»

مردی یکی از دو سگ خود را برای شکار تربیت کرد و دومی را به عنوان سگ خانه نگه داشت. سگ شکاری شکایت می‌کرد، زیرا نصف سهم او را به سگ خانه می‌دهند. سگ دیگر گفت: تو راست می‌گویی، ولی مرا سرزنش

مکن، این گناه صاحب ماست که مرا نیاموخت که خودم کار بکنم، تا چنین بار
آمدم که وقتی بخورم که دیگران کاری کرده باشند. (حلبی، 1373: 166)

- «با یک چشم باز خفتن»

آهنگری سگی داشت که هر گاه او کار می‌کرد، می‌خوابید، ولی هر گاه
چیزی می‌خورد، در کنار او می‌ایستاد. روزی در حالی که پاره‌استخوانی
می‌انداخت، فریاد برکشید: سگ خواب‌آلود! وقتی من سندان را می‌کوبم تو به
رختخواب می‌روی، ولی تا دندان‌های من به حرکت می‌آیند، تو بیدار می‌شوی.
(همان: 155)

- «تو که تنبلی، پیش مورچه برو»

مورچه‌ای تابستان‌ها دانه جمع می‌کرد. سوسکی او را دید و ریشخند کرد.
مورچه چیزی نگفت. در زمستان که دانه‌ای پیدا نمی‌شد، سوسک نزد مورچه
آمد و از او اندکی غذا خواست. مورچه به او گفت: خوب بود آن زمان که من
سخت کار می‌کردم، تو هم کار می‌کردی.

این تمثیل شبیه تمثیل «وقتی که جیک جیک مستانت بود، فکر زمستانت
نبود؟» است. همچنین در تمثیل دیگری آمده است: «زنجیره‌ای در زمستان برای
گرفتن غذا نزد مورچه‌ها رفت. مورچه‌ها به او گفتند چرا در تابستان دانه جمع
نکردی؟ او گفت در تابستان موسیقی می‌ساختم، مورچه‌ها گفتند: پس حالا هم
برقص.» (همان)

3. مضمون کار و کوشش در مثل‌ها

اغلب تمثیل‌های پیش گفته به عنوان مثل در میان مردم رایج است.
مثل‌هایی مانند:

هر که خواب است، روزیش در آب است

از تو حرکت، از خدا برکت

آن وقت که جیک جیک مستانت بود، یاد زمستانت نبود؟

کار نکرده را چندش مزد؟

روزی به قدم است، بی‌مایه فطیر است

جایگاه کار و کوشش در افسانه‌ها و متل‌های ایرانی ❖ 41

هر که به امید همسایه بنشیند، شب گرسنه می‌خوابد
تا شب نیروی روز به جایی نرسی
شتر که گاه بخواهد گردنش را دراز می‌کند
گاوی که سر کیسه نرود، نمک نمی‌خورد (شاملو، 1381: 35/1)
در ادبیات مکتوب نیز ابیاتی وجود دارند که در اثر تکرار وارد گنجینه
مثل‌ها شده‌اند:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
(سعدی)

هر که دانه نفشانند به زمستان در خاک
ناامیدی بود از دخل به تابستانش
(سعدی)

بتر از کاهل ندانم چیز کاهلی کرد رستمان را حیز
گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند
(سنایی)
(مولوی)

جمع بندی

مضمون «کار و کوشش» در افسانه‌های ایرانی در طبقه‌بندی افسانه‌های اخلاقی قرار می‌گیرد. این مضمون بیشتر در ادبیات تعلیمی دیده می‌شود؛ افسانه‌ها، تمثیل‌ها و مثل‌هایی که دارای چنین مضمونی هستند نیز در دسته ادبیات شفاهی‌ای که قصد پند و اندرز به شنونده دارند، قرار می‌گیرند. مثل‌هایی که در نکوهش بیکاری و تنبلی آمده‌اند، فراوان‌تر از افسانه‌هایی با مضمون کار و تلاش هستند. شاید یکی از دلایل بی‌علاقه بودن راویان افسانه‌ها به این مضمون، مشاهده بی‌عدالتی در جامعه‌ای بود که شخص کارگر با وجود تلاش و کوشش بسیار به زحمت گذران زندگی می‌کرد، در حالی که طبقه حاکم و اشراف با وجود گذران وقت به بطالت و بیکاری و خوشگذرانی، زندگی مرفه داشتند.

منابع

1. ابن‌یمین فریومدی (1344) دیوان ابن‌یمین، تصحیح حسینعلی باستانی، تهران: کتابخانه سنایی.
2. امینی، امیرقلی (1339) سی افسانه از افسانه‌های محلی اصفهان، تهران: اداره هنرهای زیبا.
3. انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (1371) تمثیل و مثل، ج 1، چ 2، تهران: امیرکبیر.
4. بهار، محمدتقی (1300) دیوان اشعار، تهران: امیرکبیر.
5. پراپ ولادیمیر (1368) ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
6. حلبی، علی‌اصغر (1373) افسانه‌های ازوپ، تهران: اساطیر.
7. دوستخواه، جلیل (1355) اوستا، ج 1، تهران: مروارید.
8. دهقانی، بهروز (1399) افسانه‌های آذربایجان به روایت صمد بهرنگی، تهران: انتشارات مجید و سرایش.
9. راغب اصفهانی (1961) محاضرات الادب و محاورات الشعراء و البلغاء، بیروت: بی‌نا.
10. سادات اشکوری، کاظم (1386) افسانه‌های دهستان برز رود، تهران: هزار.
11. سعدالدین وراوینی (1376) مرزبان‌نامه، به کوشش محمد روشن، تهران: اساطیر.
12. شاملو، احمد (1381) کتاب کوچه، ج 1، چ 4، تهران: مازیار.
13. صنعتی‌نیا، فاطمه (1369) مآخذ قصص و تمثیلات عطار نیشابوری، تهران: زوار.
14. عطار نیشابوری (1339) الهی‌نامه، به کوشش فؤاد روحانی، تهران: زوار.

جایگاه کار و کوشش در افسانه‌ها و متل‌های ایرانی ❖ 43

15. عوفی (1352) *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، به کوشش امیربانو مصفا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
16. قریشی، شریف (1352) *کار و حقوق کارگر*، ترجمه ادیب لاری و محصل یزدی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
17. گلچین معانی، احمد (1300) *شهر آشوب در شعر فارسی*، به کوشش پرویز گلچین معانی، تهران: روایت.
18. مارزلف، اولریش (1371) *طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: سروش.
19. مجدخوافی (1344) *روضه خلد*، به کوشش رکن‌الدین همایون فرخ، تهران: انتشارات سخن.
20. میرکازمی، سیدحسین (1399) *افسانه‌های دیار همیشه بهار*، تهران: سروش.
21. نظام‌الملک (1369) *سیاست‌نامه*، به کوشش عباس اقبال، تهران: اساطیر.
22. نظامی گنجوی (1344) *خمسه نظامی*، تهران: ققنوس.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی